



تاریخ انتشار: ۲۵ مهر ۱۳۹۶ - ۱۶:۲۳ - October 2017 17

کد خبر: ۶۰۳۱

فقه سیاسی/ استاد ایزدهی/ جلسه 86

قیام علیه حکومت جائز واجب است

وسائل - حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی با ورود به بحث بیعت با حاکم جائز، چنین بیعتی را تنها به مقتضای مصلحت و ضرورت جایز دانست و ضمن نامشروع دانستن حکومت جائز تصریح کرد اگرچه ادله بیعت بر لزوم وفاء به بیعت دلالت دارد؛ لیکن دلالت آن شامل بیعت با حاکم جائز نمی شود و حاکم جائز نه تنها لازم الوفاء نیست؛ بلکه حتی جایز الوفاء هم نیست و خروج بر او واجب است.

به گزارش خبرنگار پایگاه اطلاع رسانی وسائل، حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی روز سه شنبه بیست و هشتم اردیبهشت 1395 در هشتاد و ششمین جلسه درس خارج فقه سیاسی در مدرسه عالی فیضیه قم به بحث پیرامون بیعت با حاکم جائز، جواز یا عدم جواز این بیعت و نقض آن با استناد به سیره قولی و عملی ائمه اطهار علیهم السلام پرداخت و در این زمینه به بیان مطالب ارزشمندی پرداخت که ذیلاً گزیده ای از آن تقدیم می شود.

1. بیعت با حاکم جائز جایز نیست؛ با این تفصیل که:

الف. بیعت با حاکم به معنی آن است که بیعت کنندگان با اعلام وفاداری نسبت به حاکم، حاکمیت او را در خارج محقق سازند؛ به تعبیر دیگر بیعت بیعتگذاران سبب تحقق خارجی حکومت و استناد حاکمیت حاکم به جامعه است.

ب. حکومت حاکم جائز از اصل نامشروع است و معاضدت و مساعدت و معاونت در امر نامشروع جایز نیست.

ج. بنا به دو بند قبل، بیعت با حاکم جائز جایز نیست؛ چون موجب تحقق امر نامشروع می شود.

2. عدم جواز بیعت با حاکم جائز مطلق نبوده و استثناء پذیر است و آن وقتی است که به حسب مصلحت یا ضرورت و اضطرار از بیعت با جائز و قبول حاکمیت او گریزی نباشد؛ مانند اینکه نبود حکومت سبب هرج و مرج شود؛ بیعت با حاکم جائز به ضرورت و مصلحت و از سرناگریزی و ناگریزی همان است که در بیعت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام با دیگران شاهد آن هستیم.

3. اگرچه به مقتضای ادله بیعت، وفاء به بیعت و التزام به مفاد آن واجب و نقض بیعت و پیمان شکنی روا نیست؛ لیکن این ادله شامل بیعت با حاکم جائز نمی شود. در مورد حکومت جائز باید دانست چون چنین حکومتی اصالتاً فاقد مشروعیت است و همچون کلبی است که هیچ آبی تطهیر آن را بر نمی

تابد، چنانچه ضرورتاً با حاکم جائر بیعت شد، پس از فراهم شدن شرایط و تمکن از سربرداشتن از اطاعت جائر پایبندی به بیعت با جائر و وفاداری نسبت به او واجب نیست.

4. نقض بیعت حاکم جائر نه تنها جایز بلکه واجب است؛ از این رو در صورت مهیا بودن شرایط برای نقض بیعت، قیام بر علیه حکومت جائر واجب است، بررسی سیره و تاریخ ائمه اطهار علیهم السلام و روایات شریفه نیز مثبت همین نظر است؛ به این معنا که عدم قیام امامان اهل بیت علیهم السلام تنها به سبب فراهم نبودن زمینه خروج و نداشتن عِدّه و عُدّه و یاران وفادار بود، این واقعیتی است که حکام جور به خوبی از آن آگاه بودند و به همین خاطر هیچ امامی نبود الا اینکه مقتول شد یا مسموم.

5. سیره عملی حضرت امیر صلوات الله علیه در مقابل حکومت جائزین واجد نکاتی مهم و درخور تأمل است:

الف. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اوان خلافت خلیفه اول از بیعت با او خودداری کرد؛ اما پس از تأخیر شش ماهه سرانجام خود را ناچار از بیعت دید و پس از آن نیز هیچگاه بیعت خود را نقض نکرد.

ب. توده مردم و خواص آنها در غدیر خم به امر الهی و ابلاغ رسول خاتم صلی الله علیه و آله با حضرت امیر علیه السلام بیعت کرده بودند؛ از این رو یارگیری سقیفه و بیعت با ابوبکر که تنها اندکی پس از جریان غدیر رخ داد نقض آن عهد و بیعت الهی بود، واضح است که امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌توانست ناقض عهد الهی باشد و به همین خاطر از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

ج. حضرت پیش از بیعت با ابوبکر تلاش بسیاری در دعوت صحابه به احقاق حق و احیای امر الهی غدیر مبذول داشت؛ شبه مردان دعوتش را شنیدند و وعده همراهی دادند بی آنکه در عمل از خود عزم و جزمی نشان دهند.

د. حکومت ابوبکر پس از شش ماه در نتیجه عدم مخالفت مردم با او و عدم همراهی آنها با امیرالمؤمنین علیه السلام به جامعه مستند شده بود؛ از این رو امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خود را ناگزیر از بیعت دید.

ی. حضرت امیر صلوات الله علیه اگرچه هیچگاه بیعت خود را نقض نکرد، لیکن عدم اقدام حضرت بر نقض بیعت نه به خاطر ناصواب بودن نقض بیعت با حاکم بلکه بدین سبب بود که در طول مدت عزلت نشینی حضرت هیچگاه فرصت حقیقی برای اقامه امر الهی فراهم نشد؛ چون بر گرد حضرت مردانی بودند سست مایه و نه آهنین عزم و چگونه با جماعت بی مایه عهد الهی قامت بگیرد.

تقریر هشتاد و ششمین جلسه فقه سیاسی استاد ایزدهی در ادامه تقدیم می‌گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طبيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد؛ اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

مقدمه

پیش از این درباره امکان نقض بیعت حاکم عادل به تفصیل بحث کردیم. اکنون در مورد نقض بیعت حاکم جائز و جواز یا عدم جواز آن به بحث می پردازیم.

حاکم جائز؛ عدم جواز بیعت

آیا با حاکم جائز می توان بیعت کرد و بیعت با او جایز است؟

باید دانست **امکان بیعت با حاکم جائز وجود ندارد؛ چون بیعت را اعلام وفاداری و اطاعت از حاکم معنا کردیم و طبیعتاً از حاکم جائز نمی توان اطاعت کرد و نمی توان نسبت به او اعلام وفاداری کرد؛** اصل اولیه در بیعت و اطاعت حاکم نیز عدم بیعت و عدم اطاعت است؛ یعنی هر جا در امکان و جواز بیعت شک داشتیم مقتضای اصل اولیه عدم جواز است؛ چه بدانیم حاکم، حاکمی جائز است و چه شک داشته باشیم و ندانیم این حاکم جائز است یا عادل.

بیعت با جائز؛ استثناء حکم

اصل اولیه عدم جواز بیعت با جائز استثنائاتی دارد و استثناء در جایی است که هیچ حاکم عادل نداشته باشیم و حاکمیت حاکم عادل قابل اعمال و تحقق نباشد و یا اینکه جامعه به گونه ای باشد که مصلحت یا ضرورت و اضطرار، حاکمیت حاکم جائز را اقتضاء کند؛ مثل اینکه نبود حاکمیت در جامعه سبب هرج و مرج شود یا کشور اسلامی را به خطر بیندازد.

حضرت امام(ره) در کشف الاسرار خود در تعبیری فرموده است بخاطر اجتناب از هرج و مرج، هیچ فقیهی اصل حکومت را تعطیل نکرده است. این بدین معناست که مکتب شیعی همواره حداقل هایی را در امر حاکمیت سیاسی پذیرفته است و چنین نیست که پیروان این نحله فکری همواره در ستیز با حاکمیت بوده باشند؛ اگرچه قائل به عدم وجوب اطاعت از حاکم جائز بوده اند.

خلاصه اینکه **حاکم جائز جایز البیعة، جایز الوفاء و واجب الاطاعة نیست مگر در جایی که ضرورت و مصلحت اقتضاء کند و چاره ای جز آن نباشد؛** همچنانکه حضرت امیر صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرد و امام حسن علیه السلام نیز با معاویه بیعت کرد و امام حسین علیه السلام نیز به مدت ده سال این بیعت را به رسمیت شناخت. پس از شهادت امام حسین علیه السلام ائمه اطهار علیهم السلام نیز اگرچه با حاکم وقت بیعت نکردند ولی در عین حال سکوت اختیار کردند.

حاکم جائز؛ حکم نقض بیعت؛ تبیین محل بحث

اکنون بحث جایی است که به ضرورت یا مصلحت با حاکم جائز بیعت می شود و پس از آن بنا به شرایطی امکان نقض بیعت و خروج بر حاکمیت جائز فراهم می شود؛ آیا نقض بیعت در چنین حالتی **جایز است؟** به عنوان مثال در نظر بگیرید که برای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پس از بیعت اجباری با

ابوبکر زمینه خروج بر علیه حکومت او و تشکیل حاکمیت حقه مهیا می شود؛ سؤال این است که آیا چنین اقدامی جایز است؟

از یک سو ادله لزوم وفاء به بیعت، بیعت کننده را ملزم به وفاء و اطاعت می داند و از سوی دیگر ادله عدم لزوم وفاء به بیعت با حاکم جائز بر جواز نقض بیعت دلالت دارد. آیا نقض بیعت در این صورت غدر و پیمان شکنی است؟

حاکم جائز و سیره امیرالمؤمنین

1. بیعت اجباری و پایبندی به آن

حضرت امیر صلوات الله علیه تا شش ماه حاضر به بیعت با خلیفه وقت نشد. در طول این مدت بارها در صد جلب کمک اصحاب برای اعاده حق خود و برپایی حاکمیت حق بود اما به خاطر عدم همراهی اصحاب موفق نشد؛ با این حال **حضرت امیر علیه السلام بعد از شش ماه که بالاجبار با خلیفه اول بیعت کرد هرگز بیعت خود را با او نقض نکرد.**

حضرت نه تنها بر علیه خلیفه اول خروج نکرد، بلکه نسبت به خلیفه دوم و خلیفه سوم نیز چنین نکرد؛ به گونه ای که حتی پس از خروج مردم علیه عثمان با آنها همراهی نفرمود.

آیا عدم خروج امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام به دلیل عدم امکان نقض بیعت و الزامی بودن وفای به بیعت بود یا اینکه همچنان شرایط برای قیام و خروج فراهم نبود؟

در مورد امام حسین علیه السلام نیز جای این پرسش است که عدم قیام حضرت بر علیه معاویه آیا به خاطر الزام به بیعت امام حسن علیه السلام با معاویه بود یا اینکه شرایط برای قیام فراهم نبود و حضرت بدون یاور بود؟ همچنانکه آن حضرت پس از اعلام همراهی ظاهری جمع کثیری از کوفیان بر علیه یزید پلید قیام کرد.

2. چرایی عدم بیعت اولیه

چنانکه پیش از این گفتیم نتیجه بیعت مردم با حاکم این است که حاکمیت حاکم به مردم مستند می شود. خلیفه اول اگرچه در سقیفه اعلام خلافت و حکومت کرد اما حاکمیت او مستند به مردم نبود؛ چون تنها افراد خاصی در بیعت با ابوبکر حاضر بودند و نه فقط توده مردم حاضر نبودند، بلکه بنی عباس و بنی هاشم و بسیاری از نخبگان و خواص جامعه حضور نداشتند؛ به خاطر همین عدم استناد بود که برای اخذ بیعت از مردم متوسل به زور شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به این خاطر در ابتدا با ابوبکر بیعت نکرد که حکومت او به مردم مستند نشده بود و علاوه بر این، **اصل بیعت سقیفه نقض بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر بود؛** چون در غدیر حاکمیت حضرت امیر علیه السلام به واسطه بیعت نخبگان جامعه و بلکه توده مردم عملاً محقق شده بود و اگرچه مشروط به عدم حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ بنابراین **بیعت امیرالمؤمنین**

علیه السلام با ابوبکر در واقع نقض بیعتی بود که مردم با خود آن حضرت در غدیر منعقد کرده بودند و از این رو اصلاً جایز نبود.

3. تلاش برای احقاق حق

حضرت در فاصله زمانی شش ماهه سعی بسیار نمود که با جلب همراهی مردم از غضب خلافت و انحراف اسلام ممانعت کند اما موفق به همراه کردن دیگران با خود نشد؛ چنانکه می فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُيْعِ أَخُو تَيْمٍ أَرْبَعِينَ رَهْطًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلَى عُذْرِي»^[1]. اگر در آن روز که با ابوبکر بیعت شد چهل یاور داشتم با آنها در راه خدا جهاد می کردم تا اینکه عذرم پذیرفته شود.

در نقل تاریخ آمده است که امیرالمؤمنین با همراهی حضرت زهرا و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین شبانه به درب منازل اصحاب می رفت و از آنها برای کمک به برپایی حکومت حقّه آنچنانکه مورد وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود دعوت می فرمود. بنا به نقلی، آن حضرت ششصد نفر را به همین منظور ملاقات کرد و آنها وعده یاری دادند ولی عملاً حضرت را تنها گذاشتند.

4. چرایی بیعت با جائر

می توان گفت پس از گذشت شش ماه از جریان سقیفه حکومت ابوبکر برخلاف ابتدای امر، به جامعه مستند شده بود و دلیل این استناد را حمایت مردم از حکومت ابوبکر یا عدم مخالفت با حکومت او و یا حداقل عدم همراهی مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام می توان دانست؛ بنابراین بیعت مردم با ابوبکر پس از گذشت این زمان محقق شده بود. با استناد حکومت ابوبکر به جامعه، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه امکان ادامه مخالفت ندارد و ناگزیر از بیعت می شود.

5. شرط نامحقق جواز نقض بیعت

حضرت امیر علیه السلام اگر می توانست پس از مدتی ولو چند ساله با جذب بزرگان و نخبگان و یا توده مردم حاکمیت خود را به جامعه مستند کند، امکان نقض بیعت حاکم نیز برای حضرت فراهم می شد، باید گفت در این صورت نه فقط نقض بیعت جایز بود بلکه چه بسا بر حضرت نقض بیعت واجب می شد. اما چون حضرت اصلاً عِدّه و عُدّه ای ندارد عملاً نمی تواند کاری از پیش ببرد و اقدام به نقض بیعت کند؛ حتی پس از یازده یا دوازده سال زمانیکه نوبت به تعیین خلیفه سوم می رسد بازهم وفاق و اتفاقی در مورد خلافت و حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد. پس از قتل عثمان نیز محل اتفاق نه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه نبود عثمان بود.

نقض بیعت؛ فردی و جمعی

الف. گاهی اثر نقض بیعت فرد پیمان شکن منحصر به خود اوست؛ یعنی تنها خود او نقض بیعت می کند و نقض بیعت او اثری بر دیگران ندارد؛ مانند سعد بن ابی وقاص و حصان ثابت که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت کنار کشیدند.

ب. گاهی نیز شخص نقض بیعت می کند و جامعه را از نقض بیعت خود متأثر می کند؛ مثال آن از جبهه حق، امام حسین علیه السلام است که با یزید لعین بیعت نکرد و مردم را نیز به نقض بیعت فراخواند. در جبهه باطل نیز طلحه و زبیر مثال چنین عملکردی هستند که با نقض بیعت خود گروه کثیری را به دنبال خود بر علیه امیرالمؤمنین شوراندند.

ج. در واقع **عدم پایبندی به بیعت مادام که منحصر به خود شخص و محدود به باور قلبی باشد، مضر به حاکمیت نیست؛ همچنانکه وفای به بیعت نیز از سنخ عمل است و نه اینکه امر ذهنی و از سنخ باور باشد.**

چرایی یک عملکرد؛ وفاء به بیعت یا عدم امکان نقض بیعت؟

چنانکه می دانیم امام حسین علیه السلام پس از آنکه به امامت رسید بر علیه حکومت معاویه قیام نکرد؛ بلکه شیوه مماشات در پیش گرفت. درباره چرایی این عملکرد حضرت **دو احتمال وجود دارد.**

الف. احتمال اول اینکه آن حضرت خود را ملزم به وفاء به پیمان صلحی دانست که امام حسن علیه السلام با معاویه منعقد ساخت؛ یعنی به بیعتی که برادر خود با حاکم وقت منعقد ساخته بود وفادار ماند.

ب. احتمال دوم آن است که حضرت شرایط حاکم در زمان برادر خود را همچنان برقرار می دید و بر این اساس خروج بر معاویه و نقض پیمان با او را به مصلحت نمی دانست و بنابراین ترجیح داد قرارداد صلح منعقد همچنان ادامه داشته باشد.

از این دو احتمال نمی توان هیچ یک را بر دیگری ترجیح داد و ما دلیلی بر اخذ هیچکدام معیناً نداریم بلکه شیوه رفتار امام علیه السلام می تواند به هریک مستند باشد؛ از این رو **نمی توان دلالت خاصی را برای شیوه عملکرد حضرت بر جواز یا عدم جواز نقض بیعت حاکم جائر پس از بیعت با او قائل شد.**

عدم جواز نقض بیعت و نتیجه آن

اگر نقض بیعت مطلقاً جایز نمی بود نتیجه این می شد که عملاً هیچ قیامی شکل نمی گرفت؛ چون پس از بیعت با حاکم - چه حاکم عادل و چه حاکم جائر - می بایست به طور مطلق به اطاعت از او ملتزم شد ولو اینکه حاکم عادل از طریق حق منحرف شود و یا حاکم جائر کج روی و جور خود را افزون کند.

اشکال؛ به نظر می رسد در یک صورت امکان نقض بیعت وجود داشته باشد و آن وقتی است که حاکم - عادل یا جائر - به شروط مصرح در مفاد بیعت پایبند نماند و مثلاً حاکم جائر بر جور خود بیفزاید.

جواب؛ خیر. چنین نیست؛ چون مثلاً در زمان پهلوی دوم که مردم علیه حاکم جائر وقت قیام کردند نمی توان تفاوت خاصی در مشی طاغوتی پهلوی دوم در ابتدا و انتهای قائل شد.

اشکال؛ اما مردم با پهلوی دوم بیعت نکرده بودند!

جواب؛ در زمان ما اصلاً مصداق بیعت به آن معنا که در میان عرب صدر اسلام متداول بود، وجود ندارد. با این حال می توان به شیوه رفتاری امام خمینی ره در مقابل شاه اشاره کرد - اگرچه مراد این نیست که عملکرد امام ره را به عنوان دلیل اخذ کنیم - و آن اینکه امام ره در ابتداء امر رفتار نرم تری با شاه داشت و مثلاً در ذیل برخی مکاتبات خود با او قید فرموده است: «الداعی...» یعنی دعاگو...؛ این شیوه ابتدایی ایشان بود اما پس از آن با مشاهده عدم تغییر در رفتار شاه، او را نصیحت می کند و به تدریج برخورد خود را نیز تندتر می کند و به شاه هشدار می دهد؛ سرانجام قضیه پانزده خرداد رخ می دهد و در نهایت منتهی به بهمن پنجاه و هفت می شود در حالی که قبل از آن شاه از کشور گریخته بود. این رخدادها - واکنش آرام و بعد از آن تند و تندتر امام و مردم - که در نهایت به انقلاب فراگیر مردمی منتهی شد آیا به خاطر این است که شاه با گذشت زمان جائرتر می شد؟ یا اینکه شاه همان بود که در ابتدا بود و این رهبری انقلاب بود که به تدریج دایره امکانات و قدرتش افزوده می شد؟ یا اینکه هر دو دلیل موثر بود؟

در اینجا نمی توان میان اسباب محتمله تفکیک قائل شد و مثلاً دلیل وقایع را معیناً جائرتر شدن پهلوی دانست.

با این حال در مواردی نیز فی الواقع حاکم جائر به تدریج جور خود را تشدید می کند و همین افراط در جور ممکن است سبب قیام مردم شود. به عنوان مثال معاویه پس از آنکه سلطه خود را بر مملکت اسلامی تثبیت شده دید به مراتب بیش از پیش بر دامنه ظلم و سوء رفتار خود افزود؛ البته او هیچگاه با قیام مردم مواجه نشد.

نقض بیعت حاکم جائر؛ وجوب خروج

محل بحث فعلی ما این است که بیعتگذار با حاکم جائر پیش از این بیعت کرده است و اکنون توان خروج بر علیه حاکمیت را دارد و امکان آن برای او فراهم؛ آیا مجاز به نقض بیعت خود و خروج علیه حاکمیت جائر هست؟

تلقی ما این است که **بیعتگذار نه تنها مجاز به نقض بیعت با حاکم جائر است بلکه بر او واجب است نقض بیعت کند؛** چون اصل اولیه، عدم اطاعت از حاکم جائر است و نمی توان با بیعت، نسبت به حاکم نامشروع به نحو مطلق اعلام وفاداری کرد و به عبارت دیگر **بیعت مطلق با حاکم جائر به معنای اعلام وفاداری مطلق نسبت او اصلاً مجاز نیست.** معنای بیعت مطلق با حاکم جائر این است که بیعتگذار حتی در صورت تمکن از عدم اطاعت حاکم جائر خود را ملزم به اطاعت بداند. **بیعت و اعلام وفاء نسبت**

به حاکم جائر تابع شرایط و ویژگیهای حاکم است و تنها در زمان کوتاهی که مصلحت و اضطرار اقتضاء می کند مجاز است.

اشکال؛ تأمل در تاریخ صدر اسلام این مدعا را برنمی تابد؛ چون حضرت امیر صلوات الله علیه حداقل در سال آخر حکومت عثمان امکان خروج بر علیه حکومت عثمان را داشت ولی چنین نکرد.

جواب؛ خیر. امیرالمؤمنین صوات الله علیه چنین امکانی نداشت. حضرت همواره مواجه با سست عهدی و عدم تمکین اصحاب بود و حتی در مواردی مورد اعتراض خواص اصحاب خود قرار می گرفت.

حضرت در بیان عدم همراهی اصحاب و بی اعتنایی آنها در یاری کردن خود می فرماید: «ثُمَّ أَخَذْتُ بِبَدَنِ فَاطِمَةَ وَ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ دُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ فَتَأَسَّدْتُهُمْ حَقِّي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى نَصْرِي، فَمَا أَجَانِبِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٌ: سَلْمَانٌ وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ ذَهَبَ مَنْ كُنْتُ أَعْتَصِدُ بِهِمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَ بَقِيتُ بَيْنَ خَفِيرَتَيْنِ قَرِيبَتِي الْعَهْدِ بِجَاهِلِيَّةٍ: عَقِيلٍ وَ الْعَبَّاسِ»^[2]

ترجمه (مضمونی): دست زهرا و حسنین - علیهم السلام - را گرفتم و به دیدار بدریون و سابقین رفتم. به آنها توضیح دادم که این جماعت حق مرا پایمال کرده اند و از آنها برای یاری خود دعوت کردم. جز چهار تن اجابت نکردند: سلمان و عمار و مقداد و ابوذر. کسانی که می توانستم با کمک آنها دین خدا را یاری دهم همگی رفته بودند و تنها دو پیرمرد ناتوان و قریب العهد به دوره جاهلیت باقی مانده بود.

اگرچه این کلام حضرت مربوط به زمان بیعت اولیه با ابوبکر و ناظر به شرایطی است که حضرت را ناچار از بیعت می کند ولی همین شرایط پس از بیعت و در تمام مدت خانه نشینی حضرت نیز وجود داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام آنگاه که ابوسفیان و عباس نزد حضرت آمدند و درصدد تشویق حضرت برای قیام علیه ابوبکر بودند و در حالی که به حسب ظاهر زمینه برای احقاق حق حضرت فراهم بود به آنها

عتاب می کند و می فرماید: «... شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ يَسْقُونَ النَّجَاةَ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ...»^[3]؛ این دو به حضرت پیشنهاد داده بودند که با کمک دو طایفه بنی عباس و بنی امیه و با همراهی بنی هاشم خلافت را از ابوبکر بازپس بگیرند چون طایفه ابوبکر و و طایفه عمر یعنی بنی تیم و بنی عدی دو طایفه کوچک و حاشیه ای بودند؛ اما حضرت با عتاب، آنها را از فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه میان مسلمین برحذر می دارد.

حضرت در حالی پیشنهاد خروج علیه حاکمیت وقت را رد می کند که دشمن از جنوب قصد تعدی به مملکت اسلامی را دارد و اختلاف و جنگ میان مسلمین ممکن بود موجب سقوط کشور اسلامی و حتی از بین رفتن دین نوپا شود. به همین ترتیب در زمان حکومت عثمان نیز اگرچه مردم از روش حکومتداری عثمان ناراضی بودند اما خروج حضرت بر علیه عثمان مفاصد و تبعاتی داشت از جمله اینکه وامدار افرادی همچون طلحه و زبیر می شد که ادعا و درخواست شراکت در حاکمیت را داشتند؛ ضمن اینکه مهیا بودن اصحاب برای تمکین و تبعیت از حضرت نیز محل تأمل است.

عدم همراهی مردم و حتی اصحاب، منحصر به امیرالمؤمنین علیه السلام نبود بلکه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همگی از این نظر مظلوم بودند. نقل است که سهل خراسانی خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و عرض می کند اهل خراسان و بلکه ثلث عالم با شماست؛ چرا قیام نمی کنید؟ حضرت به غلام خود امر می کند به تنور آتش داخل شود و غلام چنین می کند و پس از درنگ دوباره، به امر حضرت و درحالی که آتش اصلاً به او سرایت نکرده بود از تنور خارج می شود. امام علیه السلام از سهل خراسانی می پرسد که مانند او چند نفر در میان شما وجود دارد و سهل جواب می دهد هیچ!

بازگشت؛ لزوم مشروط خروج بر حاکم جائز

بر اساس آنچه آمد نمی توان گفت: «می بایست برای جامعه حداقل های لازم در حد شرط ارتکازی تأمین شود ولو به وسیله بیعت با حاکم جائز، حال اگر هدف تأمین شد و بر جور حاکم افزوده نشد که فبها و اما اگر حاکم جائز جور خود را تشدید کرد مردم می توانند بر علیه او خروج کنند». چنین توجیهی به منزله رسمیت بخشیدن به حاکمیت حاکم جائز عرفی است. ما پیروان اهل بیت علیهم السلام هیچگاه حکومت جور را به رسمیت نشناخته ایم و تنها به خاطر برخی ضوابط و شرایط زمانی با چنین حکومت‌هایی همراهی کرده ایم.

خلاصه اینکه **نقض بیعت حاکم جائز و خروج بر او لازم است؛ اما به شرط اینکه شرایط فراهم باشد و از جمله این شرایط وجود تعداد کافی هم پیمان و یاوران با عزم است.**

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام وجود چهل رهط و یاور آهنین عزم کفایت می کرد و در زمان امام صادق علیه السلام بنا به نقل‌های مختلف از آن حضرت، سیزده یا هفده یا چهل یاور لازم بود؛ بنابراین در هر عصری شرایط لازم برای اسقاط حاکم جائز از حاکمیت و استقرار حکومت متفاوت است؛ مثلاً در زمان انقلاب ما امام خمینی ره در مقطعی از زمان فرمود: یاوران من در گهواره اند؛ یعنی یاوران من با گذشت زمان و فراهم شدن شرایط آماده خواهند بود.

ائمه اطهار و سکوت بالضرورة

حکام جور در زمان ائمه اطهار علیهم السلام این حقیقت را می دانستند که حاکمان مشروع همان ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند؛ همچنانکه نقل شده است هارون الرشید - لعنة الله علیه - امام کاظم علیه السلام را در صدر مجلس نشاند و در جواب اعتراض یا تعجب دیگران چنین اقرار کرد که حاکم، اینها هستند و اینها هستند که باید به حکومت برسند.

حکام جور می دانستند که **اگر ائمه اطهار که حاکمان الهی هستند، سکوت کرده اند و یا بیعت کرده اند از سرناچاری و نداشتن یاور است و اگر تمکن از قیام می داشتند حتماً بر علیه حکومت جور قیام می کردند؛** از همین روست که می بینیم امامان مظلوم همگی شهید شدند و همواره از طرف حاکمیت وقت در حبس یا در مضيقه بودند.

اگر ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز همچون برخی علمای درباری حاضر به سازش و پذیرش حکومت باطل جائر می شدند، بیعت کرده و به بیعت خود نیز وفادار می ماندند، به جای فشار و تنگنا و بی حرمتی، از طرف حکومت مورد احترام هم قرار می گرفتند.

آنچه گفتیم بر بیعت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز تطبیق دارد.

یعنی آنگاه که تمکن از خروج و قیام علیه حکومت جائر را داشتند البته چنین می کردند و اما هرگاه که مصلحت و ضرورت و اضطرار حکم می کرد و حکومت حقّه آنها به هر دلیل به جامعه مستند نمی شد از در مصالحه وارد می شدند؛ به عبارت دیگر مقتضی برای خروج بر حاکمیت موجود بود اما شرایط خاص مانند مصلحت و اضطرار مانع اقدام عملی برای قیام و نقض بیعت حاکم جائر می شد.

نتیجه بحث و جمع بندی

بیعت با حاکم به معنی این است که با اعلام وفاء نسبت به حاکم، حاکمیت او در خارج محقق شود؛ هم ابتدائاً و هم بالاستدامه. از آنجا که حکومت حاکم جائر از اصل نامشروع است کمک به تحقق چنین حکومتی نیز جایز نیست. از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم:

1. ادله لزوم بیعت حاکم شامل حاکم جائر نمی شود.
2. حاکم جائر لازم الوفاء نیست و بلکه جایز الوفاء هم نیست و بنابراین امکان و جواز خروج بر حاکم جائر هم ممکن و هم جایز است و بلکه لازم است.
3. هرگاه حاکم عادل وجود داشته باشد که حاکمیت او قابل استناد به جامعه باشد و شرایط نیز برای به دست گرفتن حکومت توسط او فعلاً یا در زمان مشخص فراهم باشد، لازم است بیعت کنندگان بر حاکم جائر خروج کنند و زمام حکومت را به دست حاکم عادل بسپارند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

تقریر: جلال الدین زنگنه

/223/907/م

-
- [1] محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، جلد 29، صفحه 419؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، جلد 1، صفحه 191
- [2] محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، جلد 29، صفحه 419؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، جلد 1، صفحه 191
- [3] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 1، صفحه 213